



## اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

## بسم الله الرحمن الرحيم

در جلسات گذشته نسبت به فرمایش امام صادق علیه السلام همان طوری که خاطر شریف رفقا هست عرض شد که امام علیه السلام راجع به مراقبه در اکل و شرب و تغذیه فرمایشاتی دارند و انشاءالله با استفاده از سایر فرمایشات امام صادق علیه السلام در این زمینه روایات دیگر از سایر ائمه و همچنین شیوه اولیای خدا در کیفیت تغذیه و میزان رعایت آن و آنچه را که خود ما در طول حیات بزرگان و اولیا تجربه کردیم و از آنها مشاهده کردیم در ظروف مختلفه و حالات متفاوت به عرض رفقا انشاءالله می‌رسد تا این که بتوانیم به آن چه را که بزرگان در این زمینه توصیه کردند پایبند باشیم.

همان طوری که اگر نظر رفقا باشد در جلسه گذشته عرض شد در این مسئله بعضی‌ها جانب افراط را در پیش گرفتند و بعضی‌ها هم جانب تفریط را. از آن طرف هم و غم بسیاری از افراد یا اغلب آنها بخواهیم بگوییم، قسمت مهمش صرف در مأكولات و کیفیت آن و استفاده غیرصحیح در واقع می‌توانیم بگوییم و اسراف و بذل اموال برای مطالب و مسائلی می‌شود که چندان هم ضروری و لازم به نظر نمی‌رسد، به طوری که سلامت خود را ظاهراً و باطناً تحت تأثیر این مسئله قرار دادند.

از آن طرف بعضی هم جانب تفریط را در پیش گرفتند و نعمت‌های الهی را بر خود محروم کردند و از این بخش از لذایذ سالم و اعطایی پروردگار به بشر، خود را بی نصیب کردند و تصور کردند که به طور کلی این نعمات و این مواهب الهی برای گروه خاصی است نه برای مؤمنین، نه برای صلحا، نه برای افراد و این‌ها باید به یک قسم خاص و به یک نوع خاص از حداقل آن شرایط حیات برخوردار باشند و اینها همه برای دیگران است و برای افراد دیگری است.

مثلاً فرض کنید که اگر در یک مجلسی باشند، میوه‌ای بخواهد در آن مجلس تقسیم بشود او سعی می‌کند آن چه که از همه پایین‌تر است را بردارد و شاید بدش هم نیاید که دیگران هم ببینند!! و یا این که فرض کنید که اگر در جایی هست مثلاً جایی مخدّه‌ای افتاده، بستری هست، تشکی هست، برود جایی بنشیند که مثلاً پایین‌تر است و یک شخصی بود نقل می‌کردند بعضی از دوستان دیده بودند در موقع زمستان که می‌شد می‌رفت در جای سرد نماز می‌خواند، تابستان هم آن جایی که آفتاب باشد، می‌گفتند که چرا این طوری می‌کنی؟ می‌گفت که اگر در قسمت سایه بایم ریا می‌شود!! من گفتم اینکه شما جلوی آفتاب می‌ایستی برای این است که یک مقداری این بالاخانه تغییر کرده!! یک خرده عوض شده!! حالا در زیر سقف نماز خواندن ریا می‌شود!!

وقتی که انسان از مسیر خارج بشود و از طریق خارج بشود همه گونه وسوس برای او می‌آید چه در ناحیه افراط و چه در ناحیه تفریط، دامن او را می‌گیرد و سالک آن کسی است که طبق مسیر حرکت کند و طبق مسیر راه برود این تناقضی که در ابتدای مسئله مشاهده می‌شود، این تناقض چگونه باید حل بشود و برداشته بشود؟

از یک طرف مشاهده می‌شود که مثلاً در آیه قرآن داریم می‌فرماید: **قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَالطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ قُلْ هِيَ لِلَّذِينَ ءَامَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا خَالِصَةً يَوْمَ الْقِيَمَةِ** <sup>۱</sup> **كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَعْلَمُونَ** <sup>۲</sup> رزق طیب یعنی آن رزقی که سالم است، پاک است، اشکالی ندارد، شبهه‌ای ندارد، نعمت الهی است، خب این که ما الآن مشاهده می‌کنیم مگر غیر از این است که از ناحیه پروردگار است؟ آن درخت سیبی که با عنایت خدا و با لطف خدا سب را عرضه می‌کند و قدرت خدا را به منصه ظهور می‌گذارد، مگر غیر از این است؟ سبب بزرگ را همان کسی درست کرده که آن سبب کوچک را، تفاوتی ندارد. اگر یک سبب به این مقدار باشد این برای ما خوردنش اشکال دارد؟! برای این طیف؟! یعنی برای این گونه افراد که این طرز تفکرشان هست، طرز تفکر بسیط، متحجرانه و جاهلانه و بی‌خردانه و از روی عدم فهم و از روی ضیق صدر، این گونه افراد معمولاً دارای یک نوع ضیق صدر هستند، تفکرشان پایین است، طرز صحبت ایشان، طرز رفتارشان، میزان خرج کردنشان، میزان مصرف کردنشان، حالا خودشان نه تنها نسبت به این مسئله این گونه فکر می‌کنند می‌خواهند این روش را بر دیگران هم تحمیل کنند، بقیه هم باید این طور باشند! بقیه هم باید این نحوه زندگی کنند! و غیر از این زندگی، زندگی ملوکانه است!، زندگی زندگی افراد جائز است!، افراد مستکبر است! و افراد اهل دنیا است! افرادی که تکالب بر دنیا دارند!، خب باید گفت چه تفاوتی دارد؟ آخر این درخت هم این سبب را می‌دهد هم آن سبب را، هر دو را خدا داده، هر دو را خدا درست کرده، هر دو از یک جا نشأت گرفتند، خب چطور این برای مؤمن جایز است و آن جایز نیست؟ این از کجا درآمده؟ حالا این تفاوتش فقط در وزن است مگر چیز دیگر هم دارد؟ مگر حالا این وزنش من باب مثال صد گرم از این بیشتر است این بد شد؟ وقتی که می‌خواهیم بخریم باید آن را بخریم آن قسمی که مثلاً فرض کنید که قسم بد است، قسم ردیع است، قسم پایین است، بلکه هر دو از خدا است، هر دو هبة الله است، هر دو اعطاء خدا است، هر دو.

و همین طور در سایر مسایل و در سایر اموری که مشاهده می‌کنید در کیفیت مجلس، در کیفیت مآكل، در کیفیت مشرب در کیفیت موارد سکنی و امثال ذلک، این چه جور می‌شود این مسئله

را توجیه کرد؟

خدا می‌گوید کی آمده حرام کرده؟، کی آمده می‌گوید این بد است؟ یا آن خوب است؟ چه کسی آمده این مسائل را این طور بیان کرده و راه را به این کیفیت نشان داده؟

خب ما افرادی را می‌بینیم که به این شکل هستند و به طور کلی تصوّر آنها بر این است که اصلاً کسی که می‌خواهد به آخرت رو بیاورد نباید به لذّات دنیا توجّه کند، نباید اصلاً این طور باشد، کسی که می‌خواهد به آخرت رو بیاورد نباید فرض کنید که لباس نظیف، لباس تمیز، لباس منظم و مرتّب بپوشد، نباید عطر بزند، خوشبو باشد، معطر باشد اینها مال اهل دنیا است! اینها مال افرادی است که به دنیا و به لذّات دنیا توجّه دارند! کسی که می‌خواهد به آخرت رو بیاورد، نباید فرض کنید که از غذای عادی یعنی مورد توجّه مردم، مورد علاقه مردم استفاده کند باید حتماً به یک کیفیتی باشد، به یک نحوی باشد که مورد بی رغبتی مردم هست. مورد بی توجّهی هست. این قسم باید در این دنیا زندگی کرد و این قسم باید در دنیا زیست تا این که به این واسطه، انسان بتواند آن جنبه اخروی را در خود تقویت کند و نسبت به این مطالب باید بگذرد.

این گونه تصوّر یک بخشی از افراد نسبت به این مسئله تصرّف دارند خود بنده هم با این افراد برخورد داشتم. حتّی بودند کسانی که ارتباط داشتند و این قسم را می‌پسندیدند و به این قسم توجّه داشتند. البته خب اگر ما بخواهیم در این زمینه نسبت به این مسئله توجّه کنیم، این همه مسائل را دربرمی‌گیرد یعنی فقط قضیه به اکل و شرب برنمی‌گردد، سایر مسایل مثل ازدواج هم پس بنابراین انسان باید همین روش را و همین کیفیت را اعمال کند دیگر، حتّی آن مهمتر است! در حالتی که می‌بینیم این افراد در آن قسمت یک قدری سلیقه ایشان از ما هم بهتر است و نسبت به رعایت بعضی از مسائل بسیار توجه دارند! چیزهایی که حتّی ممکن است خود ما نه به آن توجّه داشته باشیم و نه به فکرمان رسیده باشد. التفات می‌فرمایید؟ خب به این نحوه و به این کیفیت نمی‌شود، خب این یک مسئله‌ای است که به خلاف در اذهان مقدّس مآبان قرار گرفته و این تقدّس مآبی هم آمده و به عنوان یک فرهنگ و افتخار شده و عرضه این مسئله در میان افراد جا افتاده و خیلی از افراد هم روی این مسئله فکر می‌کنند مثلاً می‌گویند فلان شخص مثلاً زندگی ساده‌ای دارد، زندگی فلان شخص خیلی زاهدانه است و این باید این طور باشد و باید الگو باشد باید چه باشد...

این یک طیف و یک طرف از مسئله است، از طرف دیگر خب ما مشاهده می‌کنیم که در میان ائمه یک همچنین مسئله‌ای نبوده، در میان اولیا یک همچنین قضیه‌ای نبوده، اگر در بعضی از حالات این مطلب و این مشاهده می‌شود در طرف مقابل هم نوع دیگرش بوده، بنده خودم با آقای حدّاد رضوان‌الله علیه می‌رفتیم بازار، من کوچک بودم و وقتی که آن شخص فروشنده می‌خواست خلاصه

دستکاری کند، خلاف کند، ایشان اعتراض می‌کردند که آقا مثلاً چرا داری دست می‌بری؟ چرا داری خلاف می‌کنی؟ یا مثلاً فرض کنید که یک وقتی نشسته بودیم در منزل مرحوم آقای حداد - الآن این قضیه یادم آمد- دو جور سیب آوردند، آن جا هم سیب‌هایش سیب‌های لبنان بود، خود عراق نمی‌دانم ظاهراً سیب کم داشت آن موقع، یا چه بود، ولی سیب‌های لبنان آن موقع، نه الآن، الآن سیب‌ها فرقی نمی‌کند همه یک جور شده، مخصوصاً که با این داروها و دواها و کودهایی که می‌دهند اینها اصلاً نه مزه‌ای دارند و نه طعمی و نه عطری، ولی آن موقع واقعاً سیب لبنان اصلاً چیز دیگری بود، یکی از آن را در اتاق می‌گذاشتی اصلاً بوی بسیار معطری داشت و خیلی جالب بود متأسفانه امروز با این چیزهایی که آمده این کودها و این چیزهای شیمیایی و اینها دیگر همه چیز از بین رفته، مزه و طعم و.... ولی اخیراً کم کم دارند متوجه می‌شوند و دارند رو می‌آورند به همان کیفیت و سنت قدیمی و خیلی جالب است که حتی در اروپا و غرب نسبت به این مسئله دارد توجه می‌شود و می‌گردند دنبال این که میوه‌ای پیدا کنند که در آن از این چیزها مصرف نشده باشد و به قیمت‌های چند برابر، اینها در معرض فروش هست، و تمامش این است که کود شیمیایی ندارد، فلان سمّ به او نخورده و چه و چه و نسبت به این قضیه دارد یک تحوّل دوباره دارد پیدا می‌شود، این قضیه مشاهده می‌شود و نسبت به همان مسائل سنتی و کیفیت پوشش، کیفیت تغذیه و همین طور کیفیت مسکن و امثال ذلک متوجه شدند که اشتباهاتی رخ داده و باید به همان کیفیت سنتی مراجعه کرد.

ما نشسته بودیم در آن جا دو قسم سیب بود، هم از سیب قرمز بود و هم از این سیب‌های زرد بود، بله وقتی که ما ظرفی را که جلوی آقای حداد بود تعارف کردیم ایشان از آن سیب زرد برداشتند و رو کردند به ما و گفتند این سیب زرد لطیف‌تر از سیب قرمز است! این لطیف است! و ما متوجه شدیم ایشان سیب زرد را بیشتر دوست دارند تا مثلاً سیب قرمز.

خب این چه را نشان می‌دهد؟ این نشان می‌دهد که الآن این یک انسان است، مثل سایر انسانها دارای سلیقه است، دارای ذوق است، حالا یکی ممکن است قرمز را دوست داشته باشد، این چه اشکالی دارد و این هیچ وقت نیامد بگوید که نه من می‌روم آن چیز بدتر را برمی‌دارم آن که میل من نیست، آن که نفس من او را نمی‌خواهد، آن را برمی‌دارم، لذا از آن موقع من هر وقت می‌رفتم بازار - سنّم حدود هفده سال بود در همان سفری که آمدیم - چون ما می‌رفتیم گاهی بیرون چیز می‌خریدیم سیب سیب زرد می‌آوردیم، چون آقای حداد این را دوست دارند، مرحوم آقا می‌گفتند از آن نوع سیب بخر.

ما در زمان پدرمان دیدیم ایشان بعضی از این میوه‌ها را بیشتر دوست داشتند نسبت به بقیه،

گلها مثلا در گلها کدام شخص عارف را شما دیده‌اید از بوی عطر گل محمدی ناراحت بشود و بدش بیاید؟ از شکل و شمایلش بدش بیاید؟ از عطر بدش بیاید؟ کدام عارف و ولی خدا را دیده‌اید که از رایحه و این عطرهایی که در معرض هست اعراض کند و نسبت به این‌ها بی توجه باشد؟ ما آنچه را که دیدیم و آنچه را که مشاهده کردیم اگر از نقطه نظر ابراز علاقه....،

یک وقتی من با یکی از افراد که اتفاقاً بنده خدا واقعاً در شبهه افتاده بود، واقعاً در شبهه افتاده بود، می‌گفت: ولی خدا برایش - حالا من نمی‌توانم آن لفظی را که ایشان به کار برد به کار ببرم صحیح نیست - فلان چیز از نظر عطر و رایحه با یک گل یاس فرق نمی‌کند؟ گفتم آخر احمق ولی خدا گرچه به مقام توحید رسیده ولی شامه‌اش که دیگر عوض نشده! آخر این چه قیاسی است که تو داری می‌کنی؟ حالا اگر کسی فرض کنید که به مقام ولایت برسد، به مقام توحید برسد و متوجه بشود که همه آن چه که در عالم است از خدا است.... بله میکروب هم از خدا است، می‌دانیم ویروس هم از خدا است، میکروب هم از خداست، پس بیا ویروس وبا را بکن در بدنت!! خب این که نشد، حالا چون این ویروس از خداست شما باید مبتلا به ویروس فلان هم بشوید چون از خداست!! خب بله چاقو هم از خداست پس بیا بکن در شکمت!!، خب گلوله هم از خداست پس بیا استفاده کن!! خب این که نیست، همه چیز از خداست ولی هر چیز در جای خودش و مورد خودش و استفاده خودش.

الآن فرض کنید که وضعیتی من به یک شکلی است و به یک قسمی است که این غذا برای من خوب است، خب این غذا خوب است آن غذا سمّ است اگر آن را بخوام بخورم از بین می‌روم راهی را که خدا در مسیر تکوین برای من قرار داده این راه است و اگر بخوام تخطی کنم می‌افتم و از بین می‌روم وقتی که برای من جاده کشیده شده باید این جاده را بروم، این طرف پرتگاه است، این طرف هم پرتگاه است، این پرتگاه و این پرتگاه هر دو از خدا است این جاده هم از خدا است، حالا گفته که خودت را پرت کن این جا؟ خب راه را باید رفت، این خیلی مسئله مسئله مهم و دقیقی است که دارم عرض می‌کنم خدمتتان، در خیلی از موارد و مطالب این مسئله به درد می‌خورد و راه انسان را باز می‌کند که همه چیز را موحد از خدا می‌بیند همه چیز را از خدا می‌بیند ولی آن چه را که خدا او را بر آن کیفیت سرشته است و آفریده است و از او توقع آن را دارد که آن هم از ناحیه خدا است، باید به همان کیفیت عمل کند، باید به همان کیفیت راه رفت، خدا انسان را با این خصوصیات خلق کرده، دارای این مزاج است، دارای این مشام است، دارای این اعضا است و دارای این سلیقه است و دارای این فطرت و سرشت است و این انسان با این کیفیت و با این خصوصیت یک مطلبی را زیبا می‌بیند و زیبا می‌پسندد و این را هم خدا قرار داده است، این را هم خدا قرار داده زیبا دیدن و

زیبا پسندیدن یکی از غرایز الهی است.

إِنَّ اللَّهَ جَمِيلٌ وَ يُحِبُّ الْجَمَالَ خدا انسان را به این کیفیت خلق کرده، خدا ما را به حیثی قرار داده که از یک گل زیبا لذت ببریم، از یک رایحه‌ای که از یک گل برمی‌خیزد خدا ما را در این وضعیت قرار داده که لذت ببریم، در عین حال خدا خلق دیگری هم دارد، موجود دیگری هم دارد که از بعضی از روائح دیگر لذت می‌برد، خب به ما چه مربوط است؟ کرکس حیوانی است مردار خوار و هر چه آن مردار متعفن‌تر باشد برای او لذیذتر است، خب کرکس به بنده چه مربوط است؟ حیوانات دیگری هستند به همین کیفیت و این یک مطلبی است که خیلی مسئله مسئله مهمی است و به خیلی از جاها برمی‌خورد به خیلی از جاها می‌رسد، به مسائل فرهنگی و به ارزش‌هایی که ما برای خود انتخاب کردیم این قضیه به آن‌ها می‌خورد و این رشته به آنها می‌رسد و این به آن جاها ختم می‌شود که چطور یک انسانی را که خدا (این مسئله را اگر خدا انشاءالله اگر توفیق بدهد در کتاب ارتداد در اسلام به آن می‌پردازم، جایش آن جا است) که چطور یک فرهنگ خدادادی و یک فطرت خدادادی و یک سلیقه خدادادی و یک غریزه خدادادی که جمال را به آن فطرت خدا دادی، کما هو هو مشاهده می‌کند و کمال را بر اساس فطرت خدادادی کما هو هو مشاهده می‌کند و زیبایی را آن طور می‌بیند که خدا برای او ترسیم کرده و جلوه رحمانی رحمانیت را به همان کیفیت می‌بیند که خدا در فطرت او سرشته و قرار داده این انسان در فرهنگ دیگری قرار بگیرد و در جو دیگری رشد کند و در فضاء غیر مناسب با فطرت رشد کند زیبایی را غیر زیبا می‌بیند خیلی عجیب است.

الآن این چیزهایی که شما دارید مشاهده می‌کنید این مسائلی که دارید مشاهده می‌کنید یک چیزهایی که واقعاً فرض کنید که انسان تعجب می‌کند چطور یک شخص مثلاً یک زن یا یک مرد می‌آید بعض این نقوش را به خودش می‌بندد و یک کارهایی می‌کنند... سر و کله و پا و همه را یک خال سیاه و سفید و نقش اجنه و مجنه... و اینها را همه زیبا می‌بینند، تمام اینها را زیبا می‌بینند، واقعاً انسان تعجب می‌کند آخر یک انسان که می‌تواند چه قدر زیبا باشد و چه قدر با جمال باشد، با دست خودش می‌آید و خود را کریه می‌کند، کریه و لذت می‌برد و به دیگران ارائه می‌دهد، ببینید من این طور هستم، من این نقش را در بدن خودم به این نحوه درآوردم؟ این چه جمالی می‌شود تصور کرد از این قضیه؟ این برای چیست؟ برای این است که این عوض شده، عوض شده، فطرتش عوض شده، غرائض او تغییر پیدا کرده، آن سرشت و ذاتیاتی که خدا در وجود او قرار داده آن ذاتیات برگشته، قلب شده، موی زیبا دیگر برای او زیبایی را از دست داده، این خیلی عجیب است، البته این جا جایش نیست من فقط به عنوان گذرا دارم می‌گویم، آقا همین انسان به جایی می‌رسد از بوی تعفن لذت می‌برد، می‌شود شما یک همچنین تصویری داشته باشید؟ یعنی هر چه رایحه متعفن‌تر باشد

این لذتش بیشتر است، و این جمال است؟ ای هزار چیز بر این جمال اگر قرار باشد این جمال باشد!!، این کمال باشد، این لذت باشد و از بوی عطر فرار می‌کند، از بوی گل یاس این انسان فرار می‌کند و دور می‌شود چرا چون از انسانیت بیرون آمده خودش را از انسانیت خارج کرده آخر انسان که نمی‌آید به این رایحه تمایل داشته باشد، انسان که نمی‌آید به این رایحه میل داشته باشد. چرا می‌گویند از گناه باید دوری کرد؟ چرا؟ چون گناه می‌آید یواش یواش می‌خورد، آهسته آهسته می‌آید آن چه را که در فطرت هست عوض می‌کند. امروز نمی‌تواند ببیند کسی سر گنجشک را می‌برد، فردا خودش سر انسان را می‌برد و جدا می‌کند و ککش هم نمی‌گزد!! چه شده که از این جا به این جا رسید؟! ککش هم نمی‌گزد این افراد این جلادها، این نرونها، این نمرودها، این فرعونها اینها که از اول این طور نبودند از اول یک آدمی بودند مثل بقیه آدمها یک انسانی بودند مثل بقیه انسانها، آنها هم حتی اگر فرض کنید که یک مرغی را سرش را می‌بریدند....

بعضی هستند که دیده‌اید که حتی تا بزرگ هم که می‌شوند مثلاً مرغ نمی‌خورند، گوسفند نمی‌خورند چون در کودکی مثلاً یک وقتی سر بریدن حیوان را مشاهده می‌کرده‌اند، لذا می‌گویند نباید بچه را گذاشت ببیند، سابق هم وقتی در منزل گوسفندی می‌خواستند ذبح کنند مرحوم آقا نمی‌گذاشتند ما بیاییم نگاه کنیم و وقتی که سرش را می‌بریدند برای پوست کندن و... آن موقع دیگر مجاز بودیم بیاییم والا قبلش نه، این اثر می‌گذارد، این اثر می‌گذارد و آن نفس می‌گیرد و در آن اثر بد می‌گذارد اول این طور است ولی بعد اگر به این فطرت لبیک نگفت به این فطرت پاسخ نداد و خود را در معرض تغییر و تبدل غرائض فطری قرار داد آن هم عوض می‌شود، آن هم کم کم آن رحمت تغییر پیدا می‌کند، آن عطوفت تغییر پیدا می‌کند، آن چه که در دل است می‌خورد دیروز اگر نگاه می‌کرد می‌دید دارند یک گوسفند را ذبح می‌کنند ناراحت می‌شد سرش را برمی‌گرداند الان می‌رود قشنگ می‌ایستد نگاه می‌کند که ببیند چطور یک مقداری هم که می‌گذرد نسبت به افراد و انسان و.... این عکس العملی نشان نمی‌دهد و بعد وقتی گذشت اصلاً خودش می‌شود عین آن مظهر قساوت و مظهر جلادت و مظهر خشنونت می‌شود، عین این مسئله، چون غریزه او تغییر پیدا کرده، فطرت او تغییر پیدا کرده و عوض شده و در این زمینه آیات زیاد است و همین آیات مربوط به ختم **حَتَّمُ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشْوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ** <sup>(۷)</sup> و امثال ذلک خب به همین مسائل و اینها است.

این مطلب به آن جاها می‌رسد که انسان تغییر در فرهنگ و در آن سرشت خودش این تحولات را مشاهده می‌کند مگر این که دیگر دور باشد از مسائل کم کم دور باشد و لذا همین



شخص وقتی کم آمد از این محیط جدا شد در یک فضای دیگر رفت یک مرتبه با آن مسائل غیرعادی خودش وقتی برخورد می کند چندشش می شود، عجب؟ چرا این طور شد چرا من این طور هستم؟ وقتی قرار بشود خدا به او لطف کند و برگردد و پشت پا بزند به آن چه که سابقاً رفته، نسبت به وضعیتی فعلی خودش خیلی متأثر می شود! عجب من این بودم من در یک همچنین وضعیتی بودم وقتی که دیدید انسان یک گناهی می کند یک خطایی از او سر می زند وقتی حالت تنبه پیدا می شود چه قدر چندش آور می شود برای او این حالت گذشته این چندش آور بودن به خاطر این است که الآن در فضای سالمی قرار گرفته روحش در یک فضای سالم و سلامتی واقع شده، این تبدیل حال حکایت می کند آن فضا فضای نامناسب بود آن فضا غلط بود در حالتی که کیف می کرد. آن فضا فضای خلاف بود در حالتی که لذت می برد آن فضا فضای خلافی بود این جا است که بزرگان و اولیا دستور مراقبه می دهند مال این است که این فضا به این فضا برنگردد، تغییر پیدا نکند، تحوّل پیدا نکند، همه مال این است، مراقبه یعنی همین که انسان از این موقعیت برنگردد به این موقعیت از این فضای توحیدی که خدا برای او قرار داده به یک فضای ساختگی مبتعد از توحید و دور از آن فضای روحانی قرار نگیرد که در آن فضا برای او کشتن انسان مثل کشتن یک گنجشک است هیچ تفاوتی نمی کند در آن فضا دروغ گفتن مثل آب خوردن برای او هیچ فرقی نمی کند، اصلاً فرقی نمی کند، هیچ، هیچ، راحتی، خیلی خب هیچ اشکال ندارد، چه اشکال دارد در آن فضا ایذاء مؤمن و ایذاء دیگران خیلی راحت است نه هیچ مشکل نیست مصلحت من است دیگر!! وقتی مصلحت من است... یعنی آن چنان مسائلی را که زشت ترین و قبیح ترین و وقیح ترین پدیده و حادثه ای است که انسان می تواند به عنوان یک پدیده ناموزون با ناموس خلقت و ناموس تربیت می تواند نام ببرد برای او خیلی راحت، خیلی آرام، هیچ مسئله ای نیست، هیچ مشکلی نیست، این چیست؟ این عوض شده، این عوض شده، تغییر پیدا کرده، راحت عوض می شود.

امام سجّاد علیه السلام در کربلا مریض افتاده بود و حرکت نمی توانست بکند، وقتی که آمدند و سیدالشهدا را به قتل رساندند و آمدند و زدند و خیام را به هم زدند و آتش زدند و دنبال بچه های امام حسین کردند و آنها به بیابان فرار کردند و این حرفها رسیدند به یک خیمه نیمه سوخته نگاه کردند دیدند یک زنی در این خیمه می رود و می آید خیمه امام سجّاد بود، شمر آمد در کنار آن خیمه ایستاد و به عمر سعد رو کرد گفت این یکی مانده دیگر خب این را هم کلکش را بکن تمام کنیم دیگر چیست این یکی مانده! آن جا حضرت زینب آمد و خودش را حائل کرد و چه کرد و عمر سعد گفت این مریض است بگذریم یعنی همین آقای که دارد این حرف را می زند قبلاً سر پدر همین را بریدند خیلی راحت، سر پسر پیغمبر را راحت، خیلی راحت آقا، خیلی هم خوشش می آمد

و کیف هم می‌کرد یعنی ناراحت نبود و بعد هم می‌آید می‌گوید این کیست که آمده افتاده و بال ما است، مریض است حالا فردا می‌خواهیم چکارش کنیم، مسئله چه می‌شود؟ این آقای که امام جماعت بود در کوفه، پشت سر او نماز می‌خواندند، چه شد که به این جا رسید؟ ما فکر کنیم خب فکر کنیم که چه می‌شود که انسان... این افتاده مریض است، فردا بایستی که بلندش کنیم سوار شتر کنیم ببریم. این را بزنیم راحتش کنیم!! این همین است، اینها کم کم می‌آیند می‌آیند جلو آن زیبایی‌هایی که برای آنها ابتدا زیبا است کم کم زیبایی خود را از دست می‌دهد جاذبه‌هایی که خدا در فطرت و سرشت آنها قرار داده این جاذبه‌ها کم کم برمی‌گردد و در مقابل یک مسائل دیگری شروع می‌کند به جوانه زدن، آنها چیست؟ قساوت، شقاوت، بی‌عظوفتی، بی‌فرهنگی، آن ادب می‌رود و جایش را به بی ادبی می‌دهد، آن رحمت می‌رود و جایش را شقاوت می‌گیرد، آن انسانیت می‌رود توخس می‌آید، آن شروع می‌کند به جوانه زدن، جوانه بزرگ می‌شود بزرگ می‌شود، کم کم نهال می‌شود، کم کم بزرگ‌تر می‌شود، کم کم درخت می‌شود، درختی که چند نفر بایستند نمی‌توانند دست‌هایشان را بگذارند به هم برسند، می‌رسد این درخت به هر مقدار که بزرگ‌تر می‌شود این درخت به همان مقدار هم می‌تواند کارهای مهمتری بکند! تا جایی که پسر پیغمبر را هم به قتل می‌رساند باکیش نیست، هیچ باکیش نیست در حالی که آن زیبایی آن به جای خودش باید بماند، خدا این گل را زیبا قرار داد حالا ولی خدا وقتی به مقام توحید می‌رسد این زیبایی از بین می‌رود و تبدیل به کراحت می‌شود؟ نه، تازه بیشتر لذت می‌برد از یک گل.

مرحوم آقا می‌فرمودند آن لذتی که یک موحد و یک عارف از زیبایی‌های تکوین می‌برد ده‌ها برابر آن مقداری است که یک فرد عادی می‌برد، همین گل است ها، همین گل است، ما چه قدر لذت می‌بریم؟ به به چه قدر قشنگ است چه رنگی دارد؟! رنگ صورتی، قرمز و رانحه آن چه رانحه‌ای خب لذت می‌برد انسان دیگر، یک ولی خدا بیشتر از این مسئله لذت می‌برد، احساس بیشتری نسبت به این قضیه دارد، انشاءالله خدا قسمت کند، ما که نمی‌فهمیم ما که شنیدیم داریم می‌گوییم، خدا قسمت کند بفهمیم بالاخره این کیفیتش به چه کیفیت است؟ مسئله آن به چه کیفیت است؟ البته جهتش این است که خصوصیت بقا در آنها تمکن بیشتری پیدا کرده و از این نظر نسبت به آثار بقا هم طبعاً آنها جامعیت بیشتری دارند، این زیبایی‌ها در شخص موحد اتفاقاً بیشتر است.

در مقابلش آن چه را که هست از چیزهایی که غیرمأنوس هست، آنها نیز همین حالت را دارد منتها نکته مهم در این جا این است که ما در قضاوت بین این مسائل قائل به یزدان و اهرمن هستیم آنها قائل به توحید هستند، فقط فرق همین است، ما قائلیم بر این که عالم زیباییها به طور کلی با عالم حالا آن چه را که به نظر می‌رسد خباثت و غیر مناسب‌ها متفاوت است و دو منشأ جدا دارد و دو

علّت جدا دارد و در مواجهه با نازیبایی‌ها، ناملایمات آن جنبه مبدأیت او را ملاحظه نمی‌کنیم ولی درمورد زیبایی‌ها، مبدأ را دیگری می‌بینیم حالا فرض کنید که مؤمنین به این کیفیت هستند حالا غیر مؤمنین که خب نظرشان به اصطلاح متفاوت است و فرق می‌کند.

حیات را از جانب خدا می‌دانیم موت را از جانب اهرمن می‌دانیم، راحتی را از جانب خدا می‌دانیم ضیق و مشقت را از ناحیه اهرمن می‌دانیم، صحت را از ناحیه خدا می‌دانیم، مرض را از ناحیه اهرمن می‌دانیم. خب همه اینها چیست؟ مسائل کریهه است آدم که از مرض خوشش نمی‌آید کریهه است، عرض کنم حضورتان بوی خوش را از ناحیه خدا می‌دانیم، بوی کریه را از ناحیه اهرمن می‌دانیم و هلمّ جرا. در تمام آن مسائل و حوادث و پدیده‌های تکوینی که نفس با آنها ملایمت دارد مناسبت دارد که این ملایمت و مناسبت بر اساس کیفیت صورت برزخی او است با صورت برزخی انسان در آن موقعیت مناسب است که انسان زیبا می‌بیند علت و منشأ زیبایی در این دنیا، علّت علّت مثالی و ملکوتی او است زیرا نفس زیبایی و غیر زیبایی از حقایق مجرّده است که حقایق مجرّده ادراک آن مربوط به ظاهر نیست بلکه به واسطه اتصال به مجردات است و پایین‌ترین ناحیه مجرد که همان صورت مثالی است او باعث تشخیص بین زیبا و نازیبا در انسان است مثل علوم و امثال ذلک به واسطه این است همین قضیه در مورد نازیبایی هم همین طور است فعليهذا آن چه را که ما در این جا تقسیم کردیم در نزد عارف قابل تقسیم نیست فقط فرق همین است. عارف هم زیبایی را به خدا نسبت می‌دهد هم نازیبایی را هم صحت را به خدا نسبت می‌دهد و هم مرض را به خدا نسبت می‌دهد. وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ ﴿٧٦﴾ إِذْ قَالَ لِأَبِيهِ وَقَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ ﴿٧٧﴾ آن مرض را می‌آورد او هم شفا می‌دهد آن داء را می‌آورد و همان دواء را می‌آورد، آن راحتی را می‌آورد همان مشقت را می‌آورد، آن حیات را می‌آورد و همان ممات را می‌آورد.

مگر ما در آیات قرآن نداریم هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى انسان کجا گریه می‌کند گریه گاهی اوقات برای مسائل ناراحتی برای مسائل مولمه است گاهی هم گریه گریه شوق است و مسائل دیگر در این زمینه هست آن علّت برای تألم همان علّت برای فرح و انبساط و سرور است آن علّت برای حیات همان علّت است برای ممات است اینها دیگر چیزهای عادی است وَأَنَّهُ هُوَ أَضْحَكَ وَأَبْكَى

وَأَنَّهُ ۖ هُوَ أَمَاتٌ وَأَحْيَا ۖ وَأَنَّهُ ۖ خَلَقَ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَىٰ ۚ ۱ يَهَبُ لِمَن يَشَاءُ إِنثًا وَيَهَبُ لِمَن يَشَاءُ الذَّكَورَ ۚ ۲ همان کسی که فرزند ذکور به دنیا می‌آورد و اهدا می‌کند و اعطا همان هم فرزند انثی می‌آورد این جا است که عارف وقتی که نگاه می‌کند به انثی و غیر انثی برای او تفاوت نمی‌کند، یعنی هر دو از ناحیه خدا است وقتی نگاه می‌کند به حیات و ممات می‌بیند هر دو از ناحیه خدا است و هر دو را زیبا می‌بیند حضرت زینب سلام الله علیها آن یک عارف است آن یک موحد است، حضرت زینب شوخی نمی‌کند راست می‌گوید آن چه را که خود او متحقق به آن است برای مردم بیان می‌کند وقتی که ابن زیاد یا یزید سؤال می‌کند کَيْفَ رَأَيْتَ مَا فَعَلَ رَبُّكَ بِأَخِيكَ؟ چگونه دیدی آن چه که خدا با برادرت انجام داد؟ دیدی؟ حالا این این جا موحد شده!! ایشان در اینجا موحد شدند و اینها را همه را به خدا نسبت می‌دهند خیلی عجیب است ها خیلی عجیب است، که آن جایی که خلاصه می‌خواهیم از خودمان قضیه را برگردانیم می‌اندازیم گردن خدا دیدی خدا با برادرت چه کار کرد؟ حالا جناب یزید تو موحد شدی؟! تو عارف شدی؟! هان تو عارف شدی؟! آن وقت در قضیه لیت اشیاخی بیدر آن جا نه دیگر، آنجا اینها آنها را کشتند، در قضیه کشتن اجداد توسط امیرالمؤمنین و اینها در احقاد بدر و حنین و در آن جنگهایی که کینه‌هایی از آن جنگ‌های بدر و حنین باقی ماند برای آنها چطور جناب یزید شما نمی‌گویید آنها را هم خدا کشتند؟ ..... یَوْمَ يَوْمٍ هان این طور صحبت می‌کنی؟ این روز به تلافی آن روز انجام گرفت، امروز به تلافی آن روز انجام گرفت! دم از خدا نمی‌زنی؟! ولی حالا که خطاب می‌کنی با حضرت زینب با این وضعیّت دم از خدا می‌زنی و توحید؟ حضرت زینب هم گذاشت در کاسه او گذاشت در کاسه او: مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا بنده خدا تو چه فکری می‌کنی؟ تو حالا خیال می‌کنی می‌توانی با این به ما طعنه بزنی؟ بله بله من می‌دانم که تمام اینها از ناحیه خدا است و همه اینها برای ترقی ما است؟ تو کجای کاری بدبخت؟ تو برو فکر خودت را بکن اگر برادر من آن طور شهید نمی‌شد که به مقام محمود و ولایت کلیه و شفاعت کبری نمی‌رسید، آن وقت تو می‌خواهی به من طعنه بزنی که بین خدا چطوری... کیف رأیت ما فعل ربک باخیک! این طوری می‌خواهی طعنه بزنی؟ من را با این وضع داری می‌بینی خبر نداری که اگر بدانی که لحظه لحظه‌ای که الآن دارد بر من می‌گذرد در مقابل تو چه چیزهایی خدا دارد در عوض به من می‌دهد تو دود می‌شوی به هوا می‌روی. حالا بگیر بخند، بگیر بخند. این از کجا آمده تا حضرت زینب اینها را نچشد که به آن جا نمی‌رسد این است که می‌فرماید ما رأیت الا جمیلاً این

۱- سوره النجم (۵۳) آیات ۴۳ و ۴۴ و ۴۵

۲- قسمتی سوره الشعراء (۴۲) آیه ۴۹

است، اگر از حضرت زینب الآن ما بپرسیم همین الآن که ۱۴۰۰ سال یا ۱۳۰۰ سال از جریان عاشورا و جریان کربلا گذشته آیا اگر دوباره خدا امام حسین و شما را زنده کند آیا آمادگی دارید آن جریان تکرار شود؟ همین الآن می‌گوید بله، بله، من پشیمان هم نیستم، همان مسائل و همان جریانات، بله، چرا؟ چون می‌گوید ما رأیت الا جمیلاً خب می‌داند چه خبر است، ما نادانان و جاهلان می‌نشینیم و بر سر می‌زنیم و چه می‌کنیم ای وای کربلا، ای وای فلان، خب بله حزن، حیثیت اتصال انسان به امام و محبوب خودش است و اقتضا می‌کند انسان متأثر باشد ولی باید ببینیم این در آن مجلس الآن حضرت زینب می‌فرماید خواسته بزند که یزید را کف کند؟ که بگوید اگر تو از توحید آمدی من هم بلدم! من بیشتر از تو بلد هستم! من در همین خانواده بودم، در این بیت بزرگ شدم از پنج سالگی من خودم عالمه غیر متعلمه بودم، که امیرالمؤمنین راجع به حضرت زینب گفتند، این است؟ یا این که حضرت زینب سلام الله علیها آن چه را که می‌بیند دارد به یزید می‌گوید و این کور است، کور است نمی‌بیند، دارد می‌گوید تو کور هستی و فطرت را عوض کردی، زیبا را نازیبا می‌بینی تو خیال می‌کنی الآن نازیبا است، احمق تو کوری، ببین، چشمت باز کن، بیا بر هر لحظه‌ای که بر من می‌گذرد چه چیزهایی در عوض خدا دارد می‌دهد، که ما لا عین رأی و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلبک، قلب تو در این جا خدا دارد ما خطر علی قلب بشر یعنی هیچ کسی، تو که یزید هستی سر جای خودت.

آن وقت اگر همین الآن ما بگوییم همین قضیه عاشورا دوباره تکرار شود، ما می‌گوییم: ای وای آقا ما مگر می‌گذاریم دوباره عاشورا تکرار شود می‌رویم چه می‌کنیم.... ولی اگر از حضرت زینب سؤال کنیم حضرت چه جواب می‌دهد؟ می‌گوید بله ده بار هم اتفاق بیافتد هستیم، صد بار هم اتفاق بیافتد هستیم، آنهایی که شب عاشورا آمدند به امام حسین عرضه داشتند، این جور اصحاب حضرت گفتند: اگر هزار دفعه ما را بکشند.... همین جوری گفتند؟! همین جوری گفتند؟ شما خیال کردید آن موقع همین جوری بود که یک گلوله می‌زنند به این جا و... نه آقا شمشیر فرو می‌کردند، نیزه فرو می‌کردند، این جوری اینها مردند با سم سیانور نبوده که کسی استنشاق کند نفهمد بیفتد، نه آقا، هزار تا تیر به آنها رفته حبیب بن مظاهر جلوی امام حسین ایستاد برای نماز آن قدر به او تیر زدند تا افتاد این جوری بود، این جوری شهید شد که تیر به امام حسین نخورد حضرت نمازش را بخواند، اینها اصحاب امام حسین، حالا همین حبیب را بیاورند خب این حبیب می‌شود دربان، خب معلوم است به کجا می‌رسد، می‌گویند دوباره می‌خواهی بایستی روز عاشورایی پیدا بشود و اینها همان جور همان جور که کشته شدن همین جور باشد می‌گوید آن یک دفعه بود حالا صد هزار بار هم بشود بهتر!! این مال چیست؟ چون به اصل زیبایی رسیده به اصل جمال رسیده جمال را آن طوری که هست فهمیده

نه آن طوری که برایش ترسیم شده. و کمال را و چون جمال خدا است، جمال خدا هم صفتی است از صفات خدا همان طور که ذات پروردگار لایتناهی است صفات پروردگار هم لایتناهی است، هر چه سیر کند در جمال این حبیب می بیند جا دارد، جا دارد او کجایش هست و ما تازه اولش هستیم حبیب تا الآن چه قدر در جمال سیر کرده؟ چه قدر؟ تازه اگر الآن از او بپرسی می گوید بابا ما تازه قدم اول هستیم تازه هنوز ما قدم اول هستیم چرا؟ چون انتها ندارد.

پس نه خیلی این جا مسائلی است خیلی واقعاً عجیب است من همین طور که صحبت می کنم یاد خاطراتی می افتم از بزرگان از کلمات آنها که در این زمینه می گفتند حالا می فهمم که آنها مقصودشان چه بود، ما خیال می کنیم که تمام عظمت خدا از این جا تا این سقف است و این سقف را هم دیدیم تمام شد دیگر!! حالا دیگر بعدش چیست؟ این را هم دیدیم سفید است و گچ است من فقط این را به شما بگویم که آن صادر اول که رسول خدا و علّت همه کائنات است تا الآن یعنی الآن که خب دیگر جنبه مادی است و جنبه مادی معنا ندارد آن چه که تاکنون در جمال خدا سیر کرده این مقدار است این مقدار است در بی نهایت یعنی اگر هر روز رسول خدا بگوید ربّ زدنی فیک تحیراً خدایا تحیر من را بیشتر کن باز فردا همین را می گوید اگر ببیند خب دیگر معنا ندارد که خب چه را بیشتر کند این لیوان آب است من خوردم و سیر شدم و تمام شد و رفت تا دو یا سه ساعت دیگر نیاز به آب ندارم دیگر تمام.

ولی این چه مسئله ای است که رسول خدا دیده است؟ با این همه مسائل و با این همه مطالب که لولاک لما خلقت الافلاک و صادر اول و مقام علمیت اطلاقیه او - البته نسبت به ما سوی الله - این چه دیده که رسول خدا می گوید خدایا هر روز به واسطه دیدن کمال و جمالت و افزونی علم، تحیر من را بیشتر کن خب اگر رسول خدا به یک مرتبه برسد و در آن مرتبه دیگر نهایی نباشد و علم او به یک مسئله ای به یک حدی برسد خب دیگر تحیر معنا ندارد، می گوید خب این را دیگر فهمیدیم دیگر اگر یک معلّم یک درسی را فردا تکرار کند مردم چه می گویند بچه های کلاس چه می گویند؟ می گویند آقا این را دیروز گفتی دیگر برای چه امروز می گویی؟ اگر این هر روز بیاید سر کلاس یک چیز جدید بگوید می گویند هان! عجب! فردا بیاید، پس فردا بیاید، هان، هی جدید اینها می تحیرشان اشتیاقشان می اضافه می شود می رود بالا اما اگر همان حدّ باشد....،

پس بنابراین مسئله ای که خیلی باید به آن توجه کرد و نسبت به این قضیه دیگر امشب خیلی طول کشید، - خب حالا کشید دیگر ما که در این زمینه دیگر نمی خواستیم صحبت کنیم - این است که تمام آن چه که در این عالم هست، چه مشهود آن و چه غیر مشهود آن در نزد ولیّ خدا و موخّد و در نزد امام صادق همه از ناحیه او است، همه از ناحیه او است و یکی بر دیگری از این نقطه نظر

ترجیح ندارد همان طوری که راحتی از ناحیه او است. غیرراحتی هم از ناحیه او است. سلامت از ناحیه او است، مرض هم از ناحیه او است، همه از ناحیه او است.

مطلب دیگر این است که آن فطرت آدمی و فطرت انسانی در آن حدی معتدل است و در آن حدی مستقیم است که زیبا را زیبا را و زشت را زشت ببیند در آن چه را که مربوط به عالم خلق است. زشت با بدی دو تا است یعنی نامناسب بودن به قول مولانا که می‌فرماید:

سمّ مار آن مار را باشد حیات لیک آن مر آدمی را شد ممات

(نسبتش با ادمی باشد ممات)

در آن جا به این قضیه ایشان می‌پردازند که آن در جای خودش جایگاه خودش را دارد ولی همین اگر بخواهد از این جا حرکت کند بخواهد به جایگاه دیگر برسد می‌شود نامناسب، می‌شود نامناسب و می‌شود قبیح و می‌شود زشت و می‌شود واجب الاحتراز، باید انسان احتراز کند، باید انسان دوری کند و اگر احتراز نکند مسئول است اگر انسان در جایی که مظنه برای هلاکت است خودش را قرار بدهد مسئول است باید برود کنار باید دوری کند چرا انسان باید حیوانی که احتمال ضرر می‌دهد از بین ببرد؟ چون باعث هلاکت او است. شما اگر دارید در بیابان راه می‌روید می‌بینید یک ماری در بیابان می‌رود حق ندارید او را بکشید، بیابان است و حیوان دارد برای خودش می‌رود ولی اگر همین حیوان آمد در منزل و در اتاق می‌گویند واجب است بکشید چون باعث هلاکت می‌شود اگر همین مار آمد در باغ باید بکشید باعث هلاکت می‌شود. این جا واجب است ولی آن جا نهی شده است، چرا؟ چون در آن جا کاری به شما ندارد، کاری به شما ندارد، دارد زندگی خودش را می‌کند از مجرای تکوین و مرامی که برای او ترسیم شده تخطی نکرده، تخطی آن جایی است که از لانه بیرون بیاید وارد شود در شهر و بیاید در خیابان و در خانه، این جا که آمد این جا تخطی کرده و این جا باید او را از بین برد ولی اگر نه در جای خودش است در کوه فرض کنید حق ندارید او را بزنید بکشید حق ندارید، حیوانی است، خدا برای او زندگی قرار داده عمری قرار داده برای او یک مسیری قرار داده مرامی قرار داده، انسان نمی‌تواند آن را از بین ببرد و همین طور این مسئله، مسئله بسیار مهمی است که در مسائل اجتماعی خیلی این قضیه برای انسان پیش می‌آید که همان طوری که عرض کردم انشاءالله در جای خودش بنده به این مسائل انشاءالله می‌پردازم بسیار مسائل مسائل دقیقی است که دیدگاه اهل معرفت و توحید را که همان منطبق با دیدگاه شرع و تکلیف هست کاملاً روشن می‌کند که هر چیزی در جای خودش نیکو است و اگر از جای خودش حرکت کند به جای دیگر و انتقال پیدا کند آن موقع مسئله و تکلیف دیگری پیدا می‌کند فلذا من به آن شخص گفتم که نه اشتباه است در دیدگاه ولی خدا رائج گل رائج گل است و روائح غیرمناسب آن روائح نامناسب

است و ناپسند است و خب ما این را مشاهده می‌کردیم غیر از آن، مگر بالاتر از دیدن هم دلیل دیگری هم هست مرحوم آقا از بوی گل خوششان می‌آمد بزرگان، اولیا و از بوی بد بدشان می‌آمد مثل ما، نه این که بگذار باشد این حالا باشد!! چون این از ناحیه خدا است!! بگذار باشد، نه اتفاقاً ایشان خیلی هم حسّاس‌تر بودند و بهترین عطرها را انتخاب می‌کردند و بهترین....

حتّی مرحوم آقای حدّاد هم همین طور ولی مرحوم آقا هم ایشان در این قضیه خیلی بیشتر بودند خیلی در این زمینه در رعایت و حسن سلیقه و در انتخاب بین روائح و اینها... همیشه عطرهاى بسیار خوش بو و طبیعی نه از این عطرهاى مصنوعی اصلاً ایشان استعمال نمی‌کردند از این عطرهاى مصنوعی و... همه عطرهایی که استعمال می‌کردند مشک بود، عنبر بود، گل یاس بود، رازقی بود، عطر اصلی ایشان عطر گل محمدی بود که همین عطر کاشان است و هر کسی ایشان را می‌دید، همه اصلاً تعجب می‌کردند وقتی که از یک جا ایشان رد می‌شدند من می‌شنیدم که افرادی که پشت سر هستند می‌گفتند آقا عجب بوی خوبی دارد از یک کوچه‌ای که رد می‌شدیم مسیحی هم بودند مسیحی و فلان و همان زمان سابق و اینها اصلاً مشهود بود، حرکتشان لباسشان خب باید هم این طور باشد باید این طور باشد، یک سوم مصارف رسول خدا مربوط به عطر بود آخر این که پیغمبر ما است واقعاً عجیب است که انسان چطور اصلاً می‌بینید بعضی‌ها اصلاً مغزشان را از دست می‌دهند یک افکار و یک مسائلی را مربوط می‌کنند، بابا اگر به آن ایراد می‌گیری این که دیگر پیغمبر ما است اسوه ما است این که باید نسبت به او تأسّی کرد پس بنابراین این که هست که انسان باید اگر می‌خواهد به آن طرف توجّه کند اگر می‌خواهد راه خدا را برود، اگر می‌خواهد از دنیا بگذرد باید از نعمت‌های الهی صرف نظر کند غلط محض است، محض، محض.

میوه مطلوب و مورد توجه را نباید خورد بعد فرض کنید که میوه کرمو... نمی‌دانم این قدر و اندازه از این را باید انسان بخورد که تا اینکه بتواند در این مسیر حرکت کند، خیلی احمقانه است از فرض کنید که از روائح طیب و اینها نباید استفاده بشود باید فرض کنید من این که البته راجع به این قضیه قبلاً صحبت کردم ولی این که می‌بینید دارم بیشتر توضیح می‌دهم انشاءالله در جلسه بعد هم توضیح می‌دهم به خاطر این است که این یک مسئله‌ای است که به غلط در خیلی از اذهان جا افتاده و واقع شده که طی این مسیر مساوی با این گونه تصرفات است این غلط است و البته خب در این زمینه مطالب دیگری هست، روشی که از بزرگان در بعضی از موارد دیگر به عنوان دلیل و شاهد آورده می‌شود که ممکن است با این قضیه مخالفت داشته باشد و اینها و رفع بین تضاد و اگر تضادی مشاهده می‌شود اینها انشاءالله اگر خدا توفیق بدهد برای مجلس آینده. انشاءالله.